

تماشا خانه

شبی برای گرامیداشت خاطره (محموداستادمحمد)

نویسنده «آسید کاظم» ۳۰ساله شد

● شرق، فرزانه ابراهیمزاده: قرار نبود کسی سخنرانی کند. همه آمده بودند تا نامه‌هایشان را بخوانند. نامه‌های نویسندهای که در نبودنش ۶۳ساله شد. محمود استادمحمد نبود تا جشن با شکوه دوستان و همکارانش را ببیند و شمع روشن‌اش را فوت کند، اما حضورش در همه جای تماشاخانه ایرانشهر حس می‌شد: در ورودی خانه هنرمندان بسا آن خنده معروفش، روی صحنه تماشاخانه‌ای که هیچ گاه صدای گرم و آرام و خشن‌دار و قدم‌های آرامش را ندید، میان نامه‌هایی که هیچ وقت برای مخاطبانش نفرستاد. آنجایی که مسعود جعفری جوهرانی نامه‌ای از او را خواند: «دیگر حوصله زندگی را ندارم، ۵۰ساله شدن، پنجاموچندساله شدن و بعد هم در مرز ۶۰سالگی مردن که برای من زیاد هم هست، تحمل این مدار حوصله می‌خواهد که من ندارم. پوچ‌تر از آن است که بتوانم مرا برانگیزد که زندگی کنم. ولی حوصله تو را دارم. خنده‌دار نیست، آن خنده‌های از سر لذت را می‌گویم. من که حوصله زندگی را ندارم حوصله تو را دارم. و شاید به همین دلیل زنده بودن را تحمل کردم که او! هم در آن دخیل است. او! هم مرا زنده نگاه داشته است. حالا... یعنی هی دلم می‌خواهد برایت بنویسم. دلم می‌خواهد که بنویسم که دلم برای اتاق شاتوتی تنگ شده. دلم بوسیده. خشکیده از فراق اتاق شاتوتی خونه مادرم. خاطراش را نمی‌خوام. کاش خودش داشتم. اون اتاق زیباترین اتاق زندگی من بود.» محمود استادمحمد در شب ۶۳ سالگی نبود؛ اما شنید که دوستانش در فیلمی که پخش می‌شد تولدش را تبریک گفتند، حتی گلفروشی سر خیابان خانقش. در این فیلم محمد چرمشیر از استادمحمد سیاهکاری کرده و خطاب به او گفته بود: اما هیچ وقت از شما تشکر نکردیم، به‌خاطر راه‌های سختی که گذرانید، مهرپاانه به ما یاد دادید، به نسل ما آموختید مهربان و شریف باشیم و یکدیگر را دوست داشته باشیم.» اما شاید همه حرف‌هایی که می‌زد (لایبلائی نامه‌ای بود که تاتمام مانده بود و محمد چرمشیر آن را چنین خواند: «من هیچ وقت از نویسنده‌بودنم ممنون نبودم، دینی بر گردن نداشتم، پس چه دلیلی برای تشکر؟ خدایا تو را شکر بگذارم که مرا نویسنده آفریدی؟ چرا؟ نوشتن در سال‌های نوجوانی مثل بختک روی من افتاد، روزگار مرا سیاه کرد. خودم را تباه کرد، خودخواهانه جای همه چیز را گرفت، نگذاشت عاشق شوم، نگذاشت وجود خانوادام را بحس کنم، فرزند باشیم، شوهر باشم، پدر باشیم، این حسیات را پس زده، عشیق کرد. منصرف به خودش کرد. عشق را لذت را، لذت از زندگی را، لذت از طبیعت را، قوم و خویش داشتن را، لباس شیک پوشیدن را، خندیدن را، حتی آسایش را، آسایش را بر من حرام کرد. حرام بود، در تمام طول جوانی‌ام آسوده بودن، مرفه بودن، لذت بردن برای من حرام بود. حق نداشتم مرفه باشم وقتی اطرافم کسانی بودند که کم داشتند، کم داشت: ناخواب و راحت و همه زندگی کنند. حسن نویسنده بودن، اسم نویسنده‌گی همه این حسیات را از من گرفت، نگذاشت پسر خوبی برای مادرم، شوهر خوبی برای همسرم، پدر مسوولی برای فرزندم باشم. نگذاشت برای رفیق‌هایم یک رفیق خوب باشم. نبودم، «هوشنگ» راذیت می‌کردم چون لذت را بر خودم حرام نکرده بود، «فرهاد مجدآبادی» را، چون معتقد بودم از هنر می‌توان پول هم درآورد، همه هم دوره‌های‌هایم در کارگاه، چون حقوق گرفتن از دستگاه شهپانو را ننگ نمی‌بنشانستند، همه را همه را، هر جای هنر پیش می‌آمد، همه چیز را فراموش می‌کردم. «ایرج انور»، «علی نصیران»، «پرویز صیاه» راحیرت‌زده کردم. «ایرج» بیشترین لطف را به من داشت: ناگهان نوشتم«ایرج انور» انگل تئاتر ایران است، «علی نصیران» از خواندن مطلب من وا رفته بود، چشم‌ام را بستم و سنگ صد خوراوی را بر سر «علی حاتم» کوبیدم چون در «سلطان صاحبقران» حق «امیرکبیر» را رعایت نکرده بود. «پرویز صیاه» را آنچنان کوبیدم که بعدها گفت یک هفته گیج بودم چون از تئاتر پول را اردوین را خرام نمی‌دانست، لذت بردن از زندگی را شیطانی نمی‌بندانست، استادمحمد در این نامه‌ها بیماری‌اش هم کنار آمده بود: «قسمت این بود که من بیمار شوم، حساس و شکننده شوم و ببینم آنچه‌ا را که نمی‌دیدم و چهما که ندیدم. نسبت به مرگ هیچ حس غلیظی ندارم. گاهی خندمام می‌گیرد. صبح‌ها که از منبجیره بیرون را نگاه می‌کنم، او به من می‌خندد و من به او. جای بدی قرار گرفت‌ام. آرزوی سلامتی یا مرگ، توقع بیجایی است. ابلاغ خرچنگ واره‌ای به کبد، از کبد به استخوان و از استخوان به ناکجای جسم و جان. کار از امان‌خواهی گذرانده است. قسمت این بود. اما این نامه نبود که اشک شرکت‌کنندگان در این مراسم را به گونه‌ها سرازیر کرد. اشک‌های استادمحمد بود که در جشن کانون نمایشنامه‌نویسان خانه تئاتر بر گونه‌هایش سرازیر شده بود: «به خدا به فکر خودم نیستم، دارم می‌ترسم. ولی نه برای خودم، فقط به فکر این هستم چرا کسانی نمی‌فهمند تئاتر چقدر برای ما مهم است، چقدر برایش زحمت کشیده‌ایم... برای کسانی می‌گویم که الان در خانه نشسته‌اند، از صحنه دور هستند، آرزوی صحنه را دارند و هیچ فرصتی برایشان ایجاد نمی‌شود، برای کسانی که مثل من نمی‌توانند آرام بگیرند...». سیمین بهبهانی مهمان ویژه تولد محمود استادمحمد بود که شمع تولد استادمحمد را فوت کرد، هر چند گفت: اروشن کردن را دوست دارم اما از خاموش کردن خوشم نمی‌آید ولی چون امر کردید، اطاعت کردم.» آرزوی همچنین اضافه کرد: «از هگی شما ممنونم که احترام آن در گذشته را دارید و تولدش را تبریک می‌گویید، من هم تبریک می‌گویم. امیدوارم همیشه این حسن معاشرت و دوستی میان شما باشد و من هم تا زنده هستم خدمتگزار و دوستداران هستم»



این قطعه منتشر شده؟

هنوز نه. اتفاقا در مسافرت آخرم به لبنان در اوایل خرداد آن آه خواندم. ما همراه ۱۰۵ نفر میمان «حسن نصرالله» بودیم و جالب است که همان روز در رادیوی اسرائیل هم اعلام کرد که ۱۰۵ نیرو از ایران وارد لبنان شده‌ا در «قلا» ما مخصوصا جلوی دیوار اسرائیل که پر از دوربین و میکروفن اسرائیلی‌ها بود، آن را خواندیم.

در این سفر گروه کر همراه شما بود؟

نه فقط خواننده من بودم. همانجا چند دقیقه‌ای با بقیه گروه کار کردم که به جای کر، بخش‌های «مرگ بر اسرائیل» را بگویند. اتفاقا یک روحانی هم همراه ما بود که فکر کنم معاون وزیر بود و همراهی می‌کرد. من هم خودم کار را خواندم. شب به بیروت برگشتم و حدود ساعت سه صبح بود که اسرائیل دو طرف هتل محل اقامت ما را با موشک زد.

نگران نبودید که با خواندن این سرود به نوعی تحریک‌شان می‌کنید؟

بله، این یک ریسک است. به هر حال همیشه این خطرات وجود دارد. در همین خائه خودم هم ممکن است، هر کس در هر شکلی بیاید و در بزند، من هم در ابرایش باز کنم و بعد هم اتفاقی برآیم بختد.
آ از گزوی احساس کنید که خواندن «مرگ بر آمریکا» به کار را بخواند. اما او قبول نمی‌کند و می‌گوید که من زن و بچه دارم. بعد هم سراغم من می‌آیند و کار را ضبط کردند. فکر می‌کنم، از اول کار این سرود تا ضبطش جفا ۴۸ ساعت طول کشید؛ یعنی همه شبانه‌روزی کار کردند تا سرود آماده پخش شود.

آ به تازگی هم قطعه دیگری درباره آمریکا ساخته‌اید که چند روزی است به مناسبت ۱۳ آبان منتشر شده. چطور شد دوباره کار دیگری درباره آمریکا خواندید؟

در چند سال اخیر قطعاتی از این قبیل داشته‌ام که مهم‌ترین‌شان «تیرنمرده» بوده که برای کشته‌شدگان هوایماری مسافریری ایران خواندم. ناو آمریکایی‌ها در این جنایت با شلیک به هوایماری مسافریری ایران ۲۹۰ نفر از هووطنان ما را کشت و پس از آن نیز به فرمانده این ناو نشان لیلیقت داد. شما می‌دانید که آمریکا از ۲۸ مرداد به این طرف با ما چه کرده و امروز هم در خاورمیانه چهما می‌کند. به همین دلایل این قطعه را نوشتم. اسم این قطعه «سازش نمی‌پذیریم» است و از من خواستند که ملودی آن هم نزدیک به ملودی همان آمریکا آمریکا باشد. شعرش را هم خودم سرودم و هفته گذشته آن را با بعضی اعضای ار کستر سمفونیک تهران ضبط کردیم. غیر از این تازگی‌ها هم قطعه‌ای درباره اسرائیل ساختم.

ناگفته‌های اسفندیار قره‌باغی خواننده سرود «آمریکا آمریکا»:

پخش یا عدم پخش «مرگ بر آمریکا» دست مدیران است

طاہره رحیمی



غیر از قطعه آمریکا آمریکا که خیلی‌ها شما را با آن می‌شناسند، یک قطعه به یادمانندی دیگر هم خوانده‌اید، «ای ایران» مرحوم خالقی، ماجرای ضبط آن کار چه بود؟

حدود ۵۰۰ یا ۵۰۱ رادیو به من زنگ زدند و گفتند آقای «ایرج گل‌سرخی» با شما کار دارند. آقای گل‌سرخی آن زمان مدیر کل رادیو بود. رفتم آنجا و اتفاقا کنارش هم مرحوم یاحقی نشسته بود. آقای گل‌سرخی از من خواست این سرود را بخوانم. من هم این قطعه را خیلی دوست داشتم و همیشه دلم می‌خواست آن را

بخوانم و خواندم. البته در سال های دانش‌آموزی همه آن را می‌خواندیم. بعد از خواندن این قطعه، دستیار گروه کر رادیو شدم و جمع‌ها کارهای فولکلور ضبط می‌کردیم. یک جمعه ضبط می‌کردیم و جمعه بعد پخش می‌شد. «فریدون شهبازیان» هم آن زمان دستیار ار کستر رادیو بود و ما از آنجا با هم آشنا شدیم. یک ماجرای جالب از قطعه ای ایران بادم هست. سال ۵۷ خودم در روزنامه‌ای در تهران مصاحبه‌ای را از روزمرحوم استاد خواندم. از آقای بنان پرسیده بودند که چند سالی است سرود ای ایران، با صدای یک جوان پخش می‌شود، نظراتان چیست. ایشان بدون آنکه اصلا من را بشناسند یا دیده باشند، جمله‌ای گفته بودند که من همیشه به بزرگواری این هنرمند رحمت می‌فرستم. گفته بودند: «الحق که باید از اول ایشان این قطعه خوانده‌های امروزی بگردید که چه کسی ممکن است این حرف را بزند؛ حسادت و بدخواهی امروز بنیاد می‌کند. ولی استاد بنان بسیار بزرگوار و صادق بودند. صدای بسیار زیبایی داشتند، اما رزمی خوان نبودند و این قطعه با صدای یک باس ایراخوان مناسب‌تر بود.

آ در سال‌های پیش از انقلاب، غیر از آنکه سولیتس ارکستر ایرای تهران بودید و با این ارکستر همکاری می‌کردید، در آموزش و پرورش هم همکاری داشتید؟ در سال ۱۳۴۴ زمانی که از هنرستان عالی موسیقی تبریز فارغ‌التحصیل شدم، در اداره فرهنگ آن زمان با همان آموزش و پرورش استخدام شدم، اما سال ۱۳۵۵ از آموزش و پرورش به وزارت فرهنگ و هنر با همان ارشاد امروزی منتقل و معاون دانشسرای هنر شدم. از دانشسرای هنر شاگردان بسیاری را یادم هست؛ افاطمه معتمدآریا، «ابوالفضل پورعرب»، «فرحناز منفای‌ظاهر» و خیلی‌های دیگر. در آنجا هم معاون بودم و هم سولفز درس می‌دادم.

درس هنرپیشگی می‌خواندید؟

نه فقط هنرپیشگی نبود. وقتی انقلاب شد، دانشسرا بسته شد و آنها به ناچار سراغ هنرپیشگی رفتند. در

دانشسرای هنر رشته‌های مختلف تدریس می‌شد؛ از عکاسی و باله گرفته تا موسیقی و هنرپیشگی. در ماه‌های قبل از انقلاب وقتی تظاهرات شروع و بیرون شلوغ شد، ما در دو محل را بستیم؛ یکی همین دانشسرای هنر بود و دیگری هنرستان باله که در ضلع جنوبی ورزشگاه امجدیه قرار داشت و اگر اشتباه نکنم الان اسم آن خیابان ورزنده است. من در هنرستان باله هم مدتی معاون بودم و آقای احمدزاده مدیر بودند. پسر بزرگم که الان در آلمان زندگی می‌کند هم تا-ا قبل تعطیلی هنرستان، آنجا درس می‌خواند. خاطرم هست که چند ماهی به-ه معتقد شده بود، به بود. یک روز صبح داشتم از سمت پایین به طرف هنرستان می‌آمدم و از نزدیکی سفارت آمریکا که یک چهارراه پایین‌تر از هنرستان قرار داشت، رد شدم. دیدم وضعیت خیلی ناچور است، مردم در خیابان‌ها بودند و تیراندازی شده بود. به-ه هنرستان که رسیدم، فوری به سراپدارمان گفتم علی آقا تابلوی هنرستان را بیاور پایین. گفتم من نمی‌توانم آقا. کسی

حق این کار را ندارد. گفتم یک چکش و یک تبردست بیاور، خودم تابلو را پایین می‌آورم. بعد گفتم که برده‌ها را هم بکشند؛ چون سراسر دیوار‌ها از شیشه بود و از خیابان، راهروها و سالن ورودی پیدا بود. علی آقا هم غر می‌زد که اگر اداره متوجه شود که چنین کاری کردیم، پهرمان را در می‌آورند. نیم‌ساعت بعد آقای احمدزاده سراسیمه از راه رسید و گفت آقای قرباغی بگویید تابلو را پایین بیاورند. مردم خیلی عصبانی بودند و اگر عده‌ای وارد می‌شدند، معلوم نبود که چه اتفاقی می‌افتاد؛ بچه‌های مردم دست

ما امتات بودند.
آ شما از موسیقیدانانی بودید که در سال‌های پس از انقلاب در رادیو و تلویزیون بسیار فعال بودید. اما در عین حال مخصوصا در سال‌های اخیر بسیار از سازمان صداوسیما نقد داشته‌اید.

ببینید صداوسیما با موسیقی قهر است یا بهتر بگویم اصلا تکلیفش با آن مشخص نیست. از یک طرف می‌خواهد بگوید که ما بسیار مقید هستیم و با موسیقی کار نداریم و از طرف دیگر مجبور و محکوم است که موسیقی را در تمام برنامه‌هایش داشته باشد. من همیشه گفتم‌ام، لطفاً صداوسیما حداقل با من صحبت از حالا بی‌حرام بودن موسیقی نکنند. چون هیچ تخصصی در موسیقی ندارید. شما افرادى هستید مثل خود من، چه حنفی دارید که به من درس علوم دینی بدهید؟ در این مملکت مقام معظم رهبری هستند و هروقت صلاح بدانند، دستور می‌دهند که موسیقی پخش نکنید. پس وقتی چنین دستوری صادر نکرده‌اند، یعنی آزاد است و باید کار کرد. من از حضرت امام مدال طلای جنگ به گردن دارم، دستخط امام را روی میزمرم دارم که از من تقدیر کرده‌اند. پس حرف برای اظهارنظر دیگری بگرم نمی‌ماند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای صراحتا به ما اعلام کرده‌اند که موسیقی را نجات دهید. موسیقی را نجات دهید یعنی چه؟ یعنی سرش را ببرید؟

آ واقعیت امروز موسیقی ما از دید شما چیست؟

چند وقت پیش در یکی از مصاحبه‌هایم گفتم دیروز در خیابان تابوت موسیقی را دیدم که می‌برند، من هم فاتحه‌ای خواندم. این واقعیت موسیقی امروز ماست. اگر موسیقی ما نمرده، یک نفر به من بگوید ار کستر ملی کجاست؟ فخرالدینی کجا رفته؟ ار کستر سمفونیک و گروه کر بیدارند؟ آهنگسازها چه می‌کنند؟ شعرا چرا شعرهای‌شان دیگر شعر نیست؟ به جای اینها صداهایی امروز در ماشین بعضی جوان‌ها می‌شنویم که واقعا آدم ناراحت می‌شود. اینها موسیقی و فرهنگ ماست؟ موسیقی ما چه شده؟ من قول می‌دهم که اگر موسیقی در خانه‌ای راه پیدا کند، زنان‌ها خلوت‌تر می‌شود، اعتیاد کمتر می‌شود و فساد کمتر خواهد شد. خب امتحان کنید. بگذارید موسیقی درست در خانواده‌ها راه پیدا کنند. آن وقت این جوان با هنر و موسیقی تغذیه می‌شود، می‌رود ساز می‌زند، فرهنگش بالاتر می‌رود و فردا از این- آدم خوبی‌های بزرگ‌تر به وجود می‌آید، نه آن چیزی که امروز در خیابان‌ها می‌بینیم.

گزارش روز

سه نسل از عکاسان ایران در «پردیس ملت»

شرق: نمایشگاه «به روایت عکاسان معاصر ایران» با حضور چهره‌های شاخص جامعه هنری نظیر پرویز کلاتری، آیدین آغداشلو، علی مرادخانی، مهندس مرتضی کاظمی، دکتر علیرضا سمیع آذر، سیدهادی منیتی، سیف‌الله صمدیان، آرمان استیانیان، گیلزا وار گالسنیایی، فرح اصولی، جواد مجابی، محمد خوشرو، علیرضا فانی، مرتضی ظفرزاده و نام‌های مهم جامعه عکاسی ایران عصر شنبه یازدهم آبان‌ماه در گالری پردیس ملت افتتاح شد. این نمایشگاه که به دعوت گالری پردیس ملت با حضور ۳۶ هنرمند از سه نسل عکاسی معاصر ایران با نمایشگاه‌گردانی مهدی مقیم‌نژاد و حمایت موسسه تصویر شهر شهرداری تهران برپا شده است حدود ۷۲ عکس از دوره‌های مختلف عکاسی این هنرمندان را به تماشا می‌گذارد که نوعی مرور و مطالعه تصویری در روند عکاسی امروز ایران به‌شمار می‌آید.

در آیین افتتاحیه این نمایشگاه که با حضور بسیار پرشمار عکاسان و چهره‌های هنری همراه بود، دغدغه‌های مختلف جامعه عکاسی ایران از جمله موقعیت امروز عکس ایران در منطقه، وضعیت اقتصاد عکس و نیز ضرورت واکاوی در زاویه نگاه عکاسان کشورمان محور بحث‌ها و گفت‌وگوهای هنرمندان با یکدیگر بود.
مدور حاشیه افتتاح این نمایشگاه علی مرادخانی، عضو امورهنری وزارت فرهنگ و ارشاداسلامی در مورد نمایشگاه عکس «به روایت عکاسان معاصر ایران» گفت: نمایشگاه‌های مختلف هنری به‌خصوص نمایشگاه عکس جزئی از ملزومات زندگی هنری جامعه ماست زیرا به‌نوعی تبلور واقعیت‌ها، روال و روند زندگی است. در این نمایشگاه آثار بسیار خوبی را شاهد هستیم و نکته حایزاهمیت آن حضور جوانانی است که همگام با بزرگان حرکت می‌کنند و آثاری ارایه می‌دهند که قابل‌تأمل است و جای تشویق دارد. از این‌رو می‌توان روی نمایش و سرمایه‌گذاری آثار جوانان فکرهای اساسی داشت تا بیش از آن حدی که تاکنون شاهد بودیم شکوفا شوند.

چهره روز

بالاترین نشان رسمی ژاپن به کارگردان ایرانی اهدا شد

نشان آفتاب تابان روی سینه کیارستمی



● شرق: «اسکاتن سرزمین آفتاب تابان عباس کیارستمی را دوست دارند.» این نظر فقط سفیر ژاپن در تهران نیست؛ نگاه دولت این کشور به فیلمساز و عکاس برجسته ایرانی هم است. از همین‌رو بالاترین نشان رسمی این کشور به نام «Kyokujitsu shoujusho» یا «خورشید تابان، انوار زرین به‌همراه نقش گل» ۱۲ آبان‌ماه در سفارت کبرای ژاپن به کیارستمی اهدا شد. دولت ژاپن این نشان را به پاس خدمات ارزشمند و مساعدت در ایجاد تبادلات فرهنگی و تفاهم متقابل بین ایران و ژاپن، ارتقای سطح فیلم در ژاپن و گسترش فرهنگ ژاپن در سراسر دنیا از جمله ایران از طریق فعالیت‌های هنری بر سسینه کارگردان شناخته‌شده ایرانی نشانده. این نشان بعداز نشان شوالیه ادب و هنر وزارت فرهنگ فرانسه، یکی از بالاترین نشان‌هایی است که به این هنرمند اهدا شده است. نشان افتخار دولت ژاپن به ۴۹ نفر از اتباع خارجی این کشور اهدا شد که در پخش هنری، عباس کیارستمی این نشان را دریافت کرده است. روز شنبه نیز کوچی هاتهدا، سفیر ژاپن در مراسم هفته فرهنگی ژاپن در تهران که در خانه هنرمندان برپا شد گفت: «عباس کیارستمی کارگردان شناخته‌شده ایرانی در کشور ما بسیار محبوب است چون وی فیلم «مثل یک عاشق» را در ژاپن ساخته است. این کارگردان ایرانی نزد ژاپنی‌ها از محبوبیت خاصی برخوردار است و همه از دیدن آثار او لذت می‌برند.» کیارستمی در سال‌های اخیر فیلمی به نام «like someone in love» (شبیبه یک عاشق) را در ژاپن ساخت که در جشنواره فیلم کن به نمایش درآمد. سفارت ژاپن در بیانیه‌ای که به‌مناسبت اهدای این نشان منتشر کرده است، اظهار امیدواری کرده: «عباس کیارستمی همچنان به تلاش و مساعمت ارزشمند خود از جمله ایجاد روابط دوستانه متقابل بین ژاپن و ایران ادامه بدهد.»

پیشنهاد روز

همزمان با هفته کتاب انجام می‌شود

داستان خوانی ۳۰ نویسنده در برج میلاد

● برج میلاد تهران از یکشنبه ۲۶ آبان به مدت یک هفته، میزبان ۳۰ نویسنده و مترجم در دومین دوره شبهای داستان است. دوره نخست شبهای داستان هرمزمان با هفته دفاع مقدس برگزار شد و این‌بار به‌مناسبت هفته کتاب ۳۰نویسنده و مترجم کشورمان برای داستان‌خوانی به برج میلاد می‌روند. این برنامه از ۲۶ آبان تا دوم آذر هر شب ساعت ۱۸ در مرکز همایش‌های برج میلاد تهران برگزار می‌شود و علاقه‌مندان می‌توانند هر شب داستان‌های چهار یا پنج نویسنده و مترجم را بشنوند. نویسندگان و مترجمانی که در این شبها داستان‌خوانی خواهند داشت، عبارتند از: کاهو میرعباسی، حامد حبیبی، رضیه انصاری، علی چنگیزی، فیروز رنזור جلالی، مصطفی جمشیدی، هادی خورشاهیان، مرجان شیرمحمدی، شیوا مقالو، جواد جزینی، علیرضا سیفالدینی، علی‌الله سلیمی، ابراهیم حسن‌پیک، محمد محمدعلی، ایدا مرادی‌اُهنی، شهرام اقبال‌زاده، فرشته احمدی، محمدحسن شهنسوری، علی شروقی، مهشید نونهالی، محمد حسینی، حسن بنی‌علمری، محمد کنائوز، محمدرضا صفیری، محمود حسینی‌زاد، رضا جولاوی، رضا رضایی، هوشنگ مرادی‌کرمانی، محسن حکیم‌معانی و سینا دادخواه. در این برنامه داستان‌های کوتاهی هم که تا سقف هزار کلمه) از جانب علاقه‌مندان داستان‌نویسی به نشانی shabhayedastan@gmail.com ارسال شود، انتخاب و نویسندگان آنها برای شرکت در برنامه دعوت می‌شوند. شبهای داستان قرار است تا پایان سال ۹۲ در یک دوره دیگر نیز با حضور نویسندگان و مترجمان برگزار شود.

سرخط

شرق: بیست‌ویکمین هفته کتاب با شعار «کتاب: آینه فرهنگ و فرزاتگی» از ۲۵ آبان تا دوم آذر برگزار می‌شود.
مهر: نمایشگاه بین‌المللی کتاب استانبول از شنبه، ۱۱ آبان برای سی‌ودومین‌بار در مرکز نمایشگاه‌های ترکیه (توپاک) در منطقه بیلیکدوزووا استانبول شروع به‌کار کرد.
شرق: کتاب «خمره» نوشته هوشنگ مرادی‌کرمانی برای هفتمین‌بار توسط انتشارات کانون پرورش فکری کودکان ونوجوانان و مشارکت انتشارات معین به چاپ رسید.
ایلنا: افشین علاء، دبیر برگزاری مراسم بزرگداشت نیما از مثبت‌بودن مذاکرات برای تاسیس بنیاد نیما خبر داد.



برخی از بهترین شاهکارهای هنری قرن ۲۰ در حراج نوامبر نیویورک ارایه می‌شود که می‌تواند رکوردی را در فروش آثار رقم زند و موجب شکوفاشدن بازار شود. در این حراج مجموعه‌ای از آثار مکتب امپرسیونیسم، مدرن، پس از جنگ و هنر معاصر از سوی کریستی و سانییزر ارایه شده است که انتظار می‌رود با فروشی بیش از ۱/۵میلیارد دلار از چهارم تا سیزدهم نوامبر مواجه شود.
عکس: AFP